الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث فی ان لا یجوز…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث** فی ان لا یجوز السؤال ”عمن یظهره الله“ الا فی الکتاب و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم و الله علی کلشیئ شهید.

ملخص این باب آنکه سؤال ”عمن یظهره الله“ جایز نیست الا از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است

و اگر شیئی هست بشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عالمند واگر میخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولولعزة از ظهور عزت او است و همچنین اولوالعظمة از ظهور عظمت او است وهمچنین اولوالقوة از ظهور قوت او است

و بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانۀ نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود باو میت میگردد نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده ونیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق میگردد و از طمطام یم فضل او مستضئی میشود و از قمقام عز او مستنیر میگردد

و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائیکه در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره

گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید

من عند الله نه از قول نفس خود اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کلشیئ و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سوآء علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون و اننی انا لکنت غنیا عنکم من قبل و لاکونن غنیا عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون

فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عند الله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمنا من قبل بمحمد رسول الله - صلی الله علیه و اله - و الفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الآیات من عنده انه علی کلشیئ قدیر

و اننی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون و لا ترون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کلشیئ رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون

مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولا و عملا و ظاهرا و باطنا که او دوست میدارد افئده ئی که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادیکه دلالت نکنند الا بر حروف حی او که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی ان ینتهی الی کتاب آدم

إذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و او ادم ما لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطۀ بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلشیئ بنبی و کتابیکه منسوب الی الله مینمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین ببیان

و همین قسم مشاهده کن ظهور ”من یظهره الله“ را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عز و جل و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون

و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیۀ که مکتوب بر او است همان آیۀ بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد

مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم بتمامیت عقل او نمیشود اینست که نقطۀ بیان نمیگوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از اینجهت است که رسول خدا - صلی الله علیه و اله - نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و بآن حد رسیده وهمچنین”من یظهره الله“ در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که شیئ رو بعلو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفۀ آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد

اگر امروز یکی از مؤمنین بقرآن بر خود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بانجیل نقطۀ حقیقت هم بر خود میپسندد و کذلک در بیان و بیان هم بالنسبة ”بمن یظهره الله“ چنین است الی ما لا نهایة بما لا نهایه ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء

ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد بلوغ آنرا دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد وهمچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بالله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردی

چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطۀ بیان ظاهر شده اعراش منسوبۀ قبل خود را داشت و منسوبه بآنرا در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجلاله و عز اعزاز

این است که محتجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان کمال آنزمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور ”من یظهره الله“ در کتاب او و الی ما لا نهایه همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد

و در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه همت او اینست که کل را راجع بآنظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا ببیند شجاعان بیان و طرازان او چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت مینمایند یا آنکه بقدریکه اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امر الله را میدهند

قسم بذات مقدس الهی عز و جل که اگر اولوالحکم و علم زمان ”من یظهره الله“ در ایمان باو متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیانرا بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئ نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدین بدین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد

و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و هست و در هر کور بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعۀ از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاما مقتدرا قدیرا.

